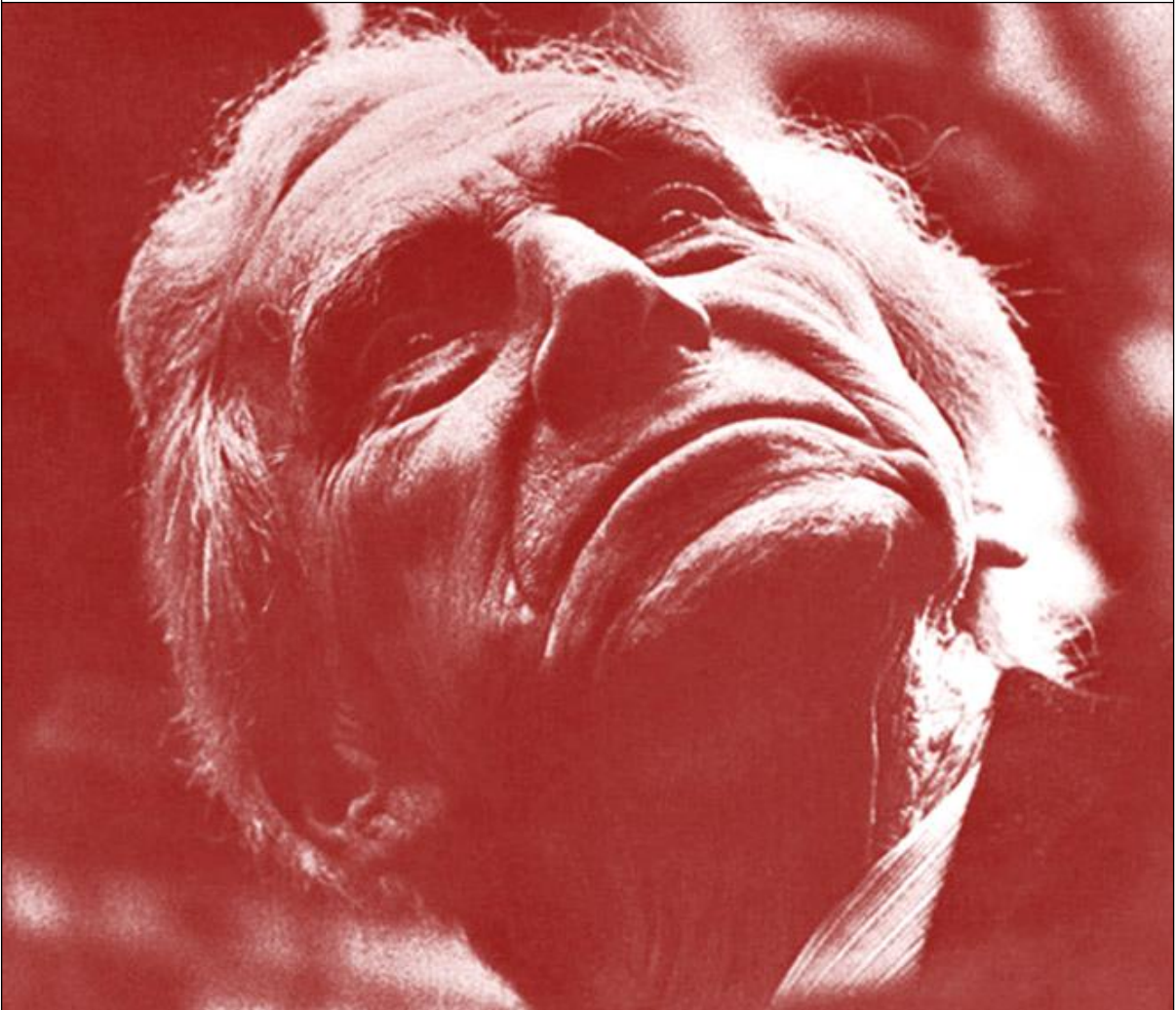


برتراند راسل

لاادری کیپست؟



ترجمہ امیر کشفی

یادداشت مترجم

این رساله مشتعل است بر پاسخ‌های برتراند راسل به ۲۰ پرسش در باب لادری‌گرایی (agnosticism)، خداناباوری (atheism)، و دین که به قلم سردبیران مجله «نگاه» (Look) طرح شده است؛ و نخستین بار در نوامبر سال ۱۹۵۳ در آن نشریه منتشر شده و سپس در چند کتاب مختلف تجدید چاپ شده است.

راسل در این رساله به نحو مطلوبی تفاوت میان لادری (agnostic) و خداناباور (atheist) را بازمی‌نماید؛ اگرچه او پیش‌تر در «خداناباور هستم یا لادری؟»^۱ (۱۹۴۷) اظهار کرده است که: «در مقام فیلسوف، اگر که با صرفاً مخاطبان فلسفی سخن می‌گفتم، باید بگویم که من بایستی خودم را لادری معرفی کنم؛ زیرا گمان نمی‌کنم که برهان قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد که با آن بتوان اثبات کرد که خدایی وجود ندارد. از سوی دیگر، اگر که می‌خواستم این برداشت دقیق را به مردمان معمولی کوچه و بازار رسانم، به گمانم بایستی بگویم که خداناباور هستم؛ زیرا هنگامی که می‌گویم که نمی‌توانم اثبات کنم که خدایی وجود ندارد، هم چنین بایستی بیفزایم که نمی‌توانم اثبات کنم که خدایان هومری [(چون زئوس و آپولون)] وجود ندارند.» و از این رو، همانا خداناباور و لادری پشت و روی یک سکه‌اند.

□

واژه انگلیسی agnostic - که در اصل یونانی است و به معنی «ندانستی» یا «نشناختنی» است - در اینجا به «لادری» برگردانده شده است، اما واژه «ندانم‌گوی» یا «درنگ‌آیین» یا «مُعْطَل» یا «نمیدانم‌کیش» یا عبارت «اهل تعطیل و توقف در شناخت» نیز می‌تواند معادل فارسی آن باشد. خواننده نکته‌سنج می‌تواند معادل مطلوب خود را - از میان این معادل‌ها - برگزیند یا بسازد.

ا. ک.

لاادری کیست؟

برتراند راسل

ترجمه امیر کشفی

ترجمه فارسی این رساله بر پایه اثر زیر انجام شده است:

Bertrand Russell.

What is an Agnostic?

Originally published in : *Look Magazine*. November 3, 1953.

Repr. in : *The Basic Writings of Bertrand Russell*. 2009. London & New York: Routledge. pp. 557-65.

لاادری کیست؟

لاادری (agnostic) کسی است که گمان می‌کند که دانستن حقیقت در اموری چون وجود خدا و نوعی زندگی پس از مرگ که دین مسیح و دیگر ادیان بدان می‌پردازند، ناممکن است. یا، اگر تا جاودان ناممکن نباشد، به هر روی در حال حاضر ناممکن است.

آیا لاادری خداناباور است؟

خیر. خداناباور (atheist)، چون یک مسیحی، بر آن است که **می‌توانیم** بدانیم که آیا خدایی وجود دارد یا نه. مسیحی بر آن است که می‌توانیم بدانیم خدایی وجود دارد، و خداناباور بر آن است که می‌توانیم بدانیم خدایی وجود ندارد. لاادری حکم را مسکوت و معلق می‌گذارد، اظهار می‌کند که دلایل کافی نه برای تصدیق نه برای تکذیب وجود ندارد. در همان حال، لاادری ممکن است بر آن باشد که وجود خدا، اگرچه ناممکن نیست، سخت نامحتمل است؛ او حتی ممکن است این امر را چندان نامحتمل محسوب کند که عملاً شایان توجه نباشد. در این صورت، او چندان فاصله‌ای با خداناباوری (atheism) ندارد. نگرش او ممکن است آن چیزی باشد که فیلسوفی باریک‌بین در باب خدایان یونان باستان می‌داشت. اگر از من می‌خواستند که **اثبات کنم** که زئوس و پوزئیدون و هرا و دیگر خدایان آلمپ وجود ندارند، حتماً در یافتن براهین قانع‌کننده درمی‌ماندم. لاادری ممکن است گمان کند که وجود خدای مسیحیت به اندازه وجود خدایان آلمپ نامحتمل است؛ در این صورت، او، در واقع امر، با خداناباوران همداستان است.

از آن رو که قانون الهی را رد می‌کنید، چه مرجعی را به مثابه نوعی راهنمون رفتار می‌پذیرید؟

لاأدری هیچ «مرجعی» (authority) را در آن معنایی نمی‌پذیرد که در آن مردمان دیندار می‌پذیرند. او بر آن است که هر کس بایستی مستقلاً در باب مسائل رفتار اندیشد. هرآینه او می‌کوشد که از خرد دیگران نیز بهره برد، اما او بایستی مستقلاً آن مردمانی را برگزیند که می‌خواهد خردمند محسوب کند؛ و حتی آن هنگام نیز هرآنچه را می‌گویند، تردیدناپذیر نمی‌داند. لاأدری مشاهده می‌کند که آنچه به مثابه «قانون الهی» محسوب می‌شود، گاه‌گاه تغییر می‌کند. کتاب مقدس هم می‌گوید که زن نباید با برادر شوهر در گذشته‌اش ازدواج کند، و هم اینکه او در مواقع معین بایستی اینچنین کند. اگر بخت یارتان نباشد که بیوه‌ای بی‌فرزند باشید با برادرشوهری مجرد، برای شما منطقی ناممکن است که از سر پیچیدن از «قانون الهی» پرهیز کنید.

چگونه می‌دانید که چه نیک است و چه بد؟ لاأدری چه چیزی را نوعی گناه محسوب می‌کند؟ آیا لاأدری هر کاری دوست دارد، می‌کند؟

لاأدری به اندازه بعضی از مسیحیان چندان در باب آنچه نیک است و آنچه بد، یقین ندارد. او بر آن نیست، چنانکه بیشتر مسیحیان در روزگار گذشته بر آن بودند، که مردمانی که با حکومت همدستان نیستند، بایستی به دلایل غامض کلامی متحمل مرگی دردناک شوند. او مخالف شکنجه و آزار است، و سخت مراقب محکومیت اخلاقی.

و اما «گناه»؛ لاأدری گمان می‌کند که گناه مفهوم [یا تصوّر] درستی نیست. هرآینه او تصدیق می‌کند که بعضی گونه‌های رفتار پسندیده است و بعضی ناپسندیده، اما او بر آن است که مجازات گونه‌های ناپسندیده تنها آنگاه می‌تواند پذیرفتنی باشد که این امر بازدارنده یا اصلاحی است، نه آنگاه که این امر را تحمیل می‌کنند؛ زیرا گمان می‌کنند که از برای خود یک امر نیک است که گناهکار بایستی رنج بکشد. این اعتقاد به مجازات کینه‌جویانه است که موجب شده است که مردمان دوزخ را بپذیرند. این جزئی از آن آسیبی است که مفهوم [یا تصوّر] «گناه» پدید آورده است.

آیا لاأدری هر کاری دوست دارد، می‌کند؟ از یک جهت، خیر؛ از جهتی دیگر، هر کس هر کاری دوست دارد، می‌کند. برای مثال، به فرض که از کسی چندان نفرت دارید که می‌خواهید که او را بکشید. چرا اینچنین نمی‌کنید؟ ممکن است پاسخ دهید: «زیرا دین به من می‌گوید که قتل گناه است.» اما به مثابه یک واقعیت آماری لاأدریان نه بیش از دیگر مردمان که در واقع امر بسیار کمتر مستعد قتل هستند. آنان برای پرهیزیدن از قتل همان انگیزه‌هایی را دارند که دیگر مردمان دارند. بدون تردید پُر قدرت‌ترین این انگیزه‌ها ترس از مجازات است. در اوضاع بی‌قانون، چون هجوم جویندگان طلا، همه نوع مردم جرم می‌کنند، هرچند در مواقع عادی مطیع قانون بوده‌اند. نه صرفاً مجازات قانونی واقعی که عذاب ناشی از بیم و هراس پیدا شدن، و تنهایی ناشی از دانستن این امر است که، برای گریختن از منفور شدن، بایستی حتی نزد صمیمی‌ترین دوستانتان نیز نقاب بزیند [سیمای راستین خود را پنهان کنید]. و همچنین است آنچه را می‌توان «وجدان» (conscience) نامید: اگر اصلاً در باب قتل می‌اندیشیدید، از خاطره ترسناک واپسین لحظات قربانی‌تان یا جسد بی‌جان می‌هراسیدید. درست است که تمام اینها به زندگی شما در جامعه‌ای مطیع قانون وابسته است، اما از برای ساختن و نگاه داشتن یک چنین جامعه‌ای بسی دلایل غیردینی وجود دارد.

گفتم که جهتی دیگر وجود دارد که در آن هر کس هر کاری دوست دارد، می‌کند. هیچ کس جز یک نادان تمام غرایز را ارضا نمی‌کند؛ اما آنچه یک میل را مهار می‌کند، همیشه یک میل دیگر است. می‌توان خواست‌های ضد جامعه کسی را با نوعی خواست خشنودی خدا مهار کرد، اما نیز می‌توان این خواست‌ها را با نوعی خواست خشنودی دوستان، یا

کسب احترام جامعه، یا توان تأمل بدون نفرت در باب خویشتن، مهار کرد. اما اگر کسی هیچ چنین خواسته‌هایی نداشته باشد، احکام انتزاعی اخلاق محض مستقیماً مانع او نمی‌شود.

لاادری به کتاب مقدس چگونه می‌نگرد؟

لاادری به کتاب مقدس دقیقاً آنچنان می‌نگرد که کشیشان روشن‌بین بدان می‌نگرند. او گمان نمی‌کند که کتاب مقدس از سوی خدا الهام شده است؛ به گمان او کهن تاریخچه‌اش افسانه‌ای، و نه چندان بیش از تاریخچه هومر راستین است؛ به گمان او تعالیم اخلاقی آن گاهی نیک، اما گاهی بسیار بد است. برای مثال، سموئیل نبی، در یک نبرد، به شاتول شاه فرمان داده است که نه تنها تمام مردان، زنان، و کودکان دشمن که تمام گاو و گوسفندان را نیز بکشد. با وجود این، شاتول شاه بگذاشت گاو و گوسفندان زنده بمانند؛ و از این رو، می‌گویند که او را سرزنش کنیم. من هیچگاه نتوانسته‌ام که ایلایشای نبی را از برای نفرین کردن کودکانی ستایش کنم که بر او خندیدند، یا باور کنم (آنچه کتاب مقدس ادعا می‌کند) که خداوندی نیک‌خواه دو ماده خرس را فرستاده است که کودکان را بکشند.

لاادری به عیسی، زایش عذرای، و تثلیث مقدس چگونه می‌نگرد؟

از آن رو که لاادری به خدا اعتقاد ندارد، نمی‌تواند گمان کند که عیسی خداست. بیشتر لاادریان زندگی و تعالیم اخلاقی عیسی را، چنانکه در آنجیل روایت شده است، ستایش می‌کنند، اما الزاماً نه بیش از زندگی و تعالیم اخلاقی بعضی از دیگر مردمان. بعضی او را با بودا، تا اندازه‌ای سقراط، و تا اندازه‌ای آبراهام لینکن هم‌پایه محسوب می‌کنند. و لاادریان گمان نمی‌کنند که آنچه او گفته است تردیدناپذیر است؛ زیرا آنان هیچ مرجعی را به مثابه اصل مسلم نمی‌پذیرند. لاادریان زایش عذرای را به مثابه آموزه‌ای می‌نگرند که جایگزین اساطیر مشرکین شده است، جایی که چنین زایش‌هایی نادر نبوده است. (آورده‌اند که زرتشت زاده دختری باکره بوده است؛ ایشثار، ایزدبانوی بابلی، را باکره مقدس نامیده‌اند.) آنان نمی‌توانند برای زایش عذرای، یا برای آموزه تثلیث، هیچ اعتباری قائل باشند؛ زیرا هیچ‌یک بدون اعتقاد به خدا ممکن نیست.

آیا لاادری می‌تواند مسیحی باشد؟

واژه «مسیحی» در زمان‌های متفاوت چندین معنی متفاوت داشته است. در تمام طول بیشتر سده‌ها، از عصر مسیح به بعد، به معنی کسی بوده است که به خدا و جاودانگی اعتقاد دارد و بر آن است که مسیح خداست. اما یکتاپرستان نیز خود را مسیحی می‌نامند، هرچند به خدایی مسیح اعتقاد ندارند؛ و بسیاری از مردم امروزه واژه «خدا» را به معنایی نامشخص‌تر از آنچه پیش‌تر در خود داشته است، به کار می‌برند. بسیاری از مردم که می‌گویند به خدا اعتقاد دارند، دیگر نه به معنی یک شخص، یا تثلیث اشخاص، که صرفاً به معنی نوعی کوشش یا قدرت یا مقصود مبهم درون‌ذاتی در فرگشت (evolution) است. کسان دیگر، از این هم فراتر می‌روند، منظورشان از «مسیحیت» صرفاً نوعی نظام اخلاقی است که، چونکه از تاریخ خبر ندارند، گمان می‌کنند که تنها مختص مسیحیان است. آنگاه که در یک کتاب جدید گفتم که آنچه جهان بدان نیاز دارد «عشق، عشق مسیحی، یا همدردی عمیق» است، بسیاری از مردم گمان کردند که این سخن تغییری را در دیدگاه‌های من می‌نماید، هرچند، در واقع امر، ممکن است همین سخن را در هر زمانی گفته باشم. اگر منظورتان از «مسیحی» کسی است که هم‌نوعش را دوست می‌دارد، کسی که عمیقاً رنج را فهم می‌کند، و کسی که مشتاقانه جهانی عاری از آن ستم‌ها و زشتی‌هایی می‌خواهد که در وضع کنونی جهان را بد نما کرده است؛ پس، یقیناً

برحق‌اید که مرا مسیحی بنامید. و به گمانم، بدین معنا، در میان لآدربان بیشتر «مسیحی» می‌یابید تا در میان پیروان دین سنتی. اما، تا آنجا که به من مربوط می‌شود، نمی‌توانم چنین تعریفی را بپذیرم. قطع نظر از دیگر مخالفت‌ها با آن، این امر گستاخانه می‌نماید از برای یهودیان، بودائیان، مسلمانان، و دیگر نامسیحیان که، تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، دست‌کم به اندازه مسیحیان مایل بوده‌اند که بدان فضایی عمل کنند که بعضی مسیحیان متجدد خودبینانه به مثابه مشخصه دین خاص خودشان ادعا می‌کنند. نیز گمان می‌کنم که تمام کسانی که پیش‌تر خودشان را مسیحی می‌نامیدند و بیشترین آنان که در زمان حال خود را اینچنین می‌نامند، بایستی بدین امر توجه کنند که اعتقاد به خدا و جاودانگی برای یک مسیحی ضروری است. بدین دلایل، من نباید خودم را مسیحی بنامم؛ و بایستی بگویم که لآدربی نمی‌تواند مسیحی باشد. اما آخردست اگر واژه «مسیحیت» تنها به معنی نوعی نظام اخلاقی عموماً معمول و متداول شود، آنگاه یقیناً برای لآدربی ممکن خواهد بود که مسیحی باشد.

آیا لآدربی این امر را ردّ می‌کند که آدمی روح دارد؟

این پرسش هیچ معنی معینی ندارد مگر که تعریفی از واژه «روح» را به دست داده باشیم. به گمانم، آنچه مقصود داشته‌اند، به طور کلی، چیزی غیرمادی است که سراسر زندگی شخص باقی و برجا می‌ماند و حتی، نزد آنان که به جاودانگی اعتقاد دارند، سراسر زمان آینده. اگر آنچه مقصود داشته‌اند این امر باشد، لآدربی احتمالاً باور ندارد که آدمی روح دارد. اما بایستی بی‌درنگ بیفزایم که این امر نه بدان معنی است که لآدربی بایستی ماده‌گرا (materialist) باشد. بسیاری از لآدربان (از جمله خود من) کمابیش همان اندازه در باب جسم تردید دارند که در باب روح، اما این امر داستانی دراز است که بر امور دشوار متافیزیک مشتمل است. بایستی بگویم که ذهن و ماده مانند هم صرفاً نمادهایی سودمند در سخن‌اند، نه چیزهایی بالفعل موجود.

آیا لآدربی به نوعی جهان‌پس از مرگ، به بهشت یا دوزخ اعتقاد دارد؟

این مسئله که آیا اشخاص پس از مرگ زنده می‌مانند یا نه، مسئله‌ای است که در باب آن شواهد ممکن است. بسا کسان که گمان می‌کنند که پژوهش‌های فراروانشناختی و احضار ارواح (spiritualism) چنین شواهدی را فراهم می‌کند. لآدربی، به خودی خود، دیدگاهی در باب بقا اختیار نمی‌کند مگر که گمان کند که از جهتی شواهد وجود دارد. تا آنجا که به من مربوط می‌شود، گمان نمی‌کنم که هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد که باور داشت که ما پس از مرگ زنده می‌مانیم؛ اما اگر شواهد کافی پیدا شود، من پذیرنده هستم.

بهشت و دوزخ مسئله متفاوتی است. اعتقاد به دوزخ بر این اعتقاد استوار است که مجازات کینه‌جویانه گناه، کاملاً مستقل از هرگونه اثر اصلاحی یا بازدارنده‌ای که ممکن است داشته باشد، امر نیکی است. کمابیش هیچ لآدربی‌ای این امر را باور نمی‌کند. و اما بهشت؛ به احتمال زیاد روزی ممکن است با احضار ارواح وجود آن را اثبات کرد، اما بیشتر لآدربان گمان نمی‌کنند که چنین شواهدی وجود داشته باشد؛ و از این رو، به بهشت اعتقاد ندارند.

آیا هیچ از کیفر خدا از برای ردّ وجودش نمی‌ترسید؟

یقیناً خیر. من وجود زئوس و ژوپیتر و آدین [(خدای بزرگ اسکانندیناویان باستان)] و برهما [(خدای بزرگ هندوان باستان)] را نیز ردّ می‌کنم، اما این امر هیچ مرا موجب نگرانی نمی‌شود. چه، مشاهده می‌کنم که بیشترین نوع بشر

به خدا اعتقاد نداشته و از این رو، متحمل هیچ مجازات مشهودی نشده‌اند. و اگر خدایی وجود داشت، به گمانم سخت بعید و نامحتمل بود که چنان تکبر و نخوت شکننده‌ای می‌داشت که می‌رنجید از آنان که در وجودش تردید کرده‌اند.

لاآدریان زیبایی و هماهنگی طبیعت را چگونه تبیین می‌کنند؟

من درمی‌نیابم که کجا می‌توان این «زیبایی» و «هماهنگی» مفروض را یافت. در سرتاسر عالم جانوران، جانوران به طور بی‌رحمانه‌ای یکدیگر را شکار می‌کنند. بیشتر آنها یا با بی‌رحمی به دست دیگر جانوران کشته می‌شوند یا بتدریج از گرسنگی می‌میرند. تا آنجا که به من مربوط می‌شود، نمی‌توانم که چندان زیبایی یا هماهنگی معتناهی در کرم کدو ببینم. نمی‌توانم گفت که این موجود به مثابه مجازات گناهان ما فرستاده شده است؛ زیرا آن در میان جانوران بیشتر شایع است تا در میان آدمیان. به گمانم پرسش‌کننده چیزهایی چون زیبایی سپهر پرستاره را منظور داشته است. اما بایستی بخاطر داشت که ستارگان گاه‌گاه منفجر می‌شوند و همه چیز را در پیرامونشان به غباری ناپیدا مبدل می‌کنند. باری، زیبایی درون‌ذهنی (subjective) است و تنها در نگاه نگرنده وجود دارد.

لاآدریان معجزات و دیگر مکاشفات بر آمده از قدرت مطلق خدا را چگونه تبیین می‌کنند؟

لاآدریان گمان نمی‌کنند که هیچ‌گونه گواهی باشد بر «معجزات» به معنی رویدادهایی برخلاف قوانین طبیعت. می‌دانیم که درمان با دعا روی می‌دهد و این امر به هیچ معنا معجزه‌آسا نیست. در آماکن زیارتی بعضی بیماری‌های معین را می‌توان درمان کرد و بعضی دیگر را نمی‌توان. آنهايي را که می‌توان در آماکن زیارتی درمان کرد، احتمالاً به دست هر پزشکی که بیمار بدو ایمان دارد نیز می‌توان درمان کرد. و اما گزارش‌های دیگر معجزات؛ چون یوشع [وصی موسا] که به خورشید فرمان توقف داد - لاآدری آنها را به مثابه افسانه‌ها رد و تخطئه می‌کند و بدین واقعیت اشاره می‌کند که تمام ادیان چنین افسانه‌هایی را به فراوانی دارند. درست همان اندازه شواهد معجزه‌آسا برای خدایان یونانی در منظومه‌های هومر وجود دارد که برای خدای مسیحیت در کتاب مقدس.

بدگوهری و هوس‌های بی‌رحمانه‌ای وجود داشته است که دین با آنها مقابله می‌کند. اگر اصول دینی

را رها کنیم، آیا آدمی می‌تواند زندگی کند؟

وجود بدگوهری و هوس‌های بی‌رحمانه انکارناپذیر است، اما من هیچ شواهدی در تاریخ نیافته‌ام که دین با این هوس‌ها مقابله کرده باشد. برخلاف آن، دین به آنها تقدس داده است؛ و مردمان را توانا کرده است که با بی‌رحمی به آنها میدان دهند. شکنجه و آزارهای بی‌رحمانه در عالم مسیحیت از هر جای دیگری مرسوم‌تر بوده است. همانا آنچه شکنجه و آزار را توجیه می‌کند عقیده جزمی است. تنها به تناسب هر اندازه عقیده جزمی منسوخ شده، مهربانی و مدارا (tolerance) چیره شده است. در روزگار ما نوعی دین جزمی جدید، یعنی نظام کمونیستی، پدید آمده است. لاآدری با این نظام، چون دیگر نظام‌های جزمی، مخالف است. ویژگی‌های آزارنده نظام کمونیستی امروزی دقیقاً مانند ویژگی‌های آزارنده مسیحیت در سده‌های پیشین است. آن اندازه که مسیحیت کم‌آزارتر شده است، بیش از همه در نتیجه کار آزاداندیشانی است که جزم‌اندیشان را تا اندازه‌ای کم‌تعصب‌تر کرده‌اند. اگر آنان اکنون به اندازه روزگاران گذشته جزم‌اندیش و متعصب بودند، همچنان گمان می‌کردند که ملحدان را در آتش سوزاندن کار درستی است. طریقت مدارا که بعضی از مسیحیان متجدد آن را اساساً مسیحی محسوب می‌کنند، در واقع امر، حاصل مَنشی است که تردید (doubt) را

می‌پذیرد و بر یقین‌های مطلق بدگمان است. گمان می‌کنم که هر کس که تاریخ روزگار گذشته را به گونه‌ای بی‌طرفانه بررسی کند، بدین نتیجه می‌رسد که دین بیشتر موجب درد و رنج شده است تا مانع آن.

نزدِ لادری معنی زندگی چیست؟

مایلم که با یک پرسش دیگر پاسخ دهم: معنی «معنی زندگی» چیست؟ به گمانم آنچه مورد نظر است یک مقصود کلی است. گمان نمی‌کنم که زندگی به طور کلی هیچ مقصودی داشته باشد. زندگی صرفاً حادث شده است. اما افراد انسانی مقاصدی دارند؛ و در لادری‌گرایی (agnosticism) چیزی نیست که موجب شود که آنان این مقاصد را رها کنند. هرآینه آنان نمی‌توانند از دست یافتن بدان نتایجی که قصد آن داشته‌اند مطمئن باشند؛ اما شما بدگمان می‌بودید بر سربازی که سر از مبارزه باززند مگر که پیروزی مسلم باشد. آن کس که به دین نیاز دارد که به پیشبرد مقاصد خاص خودش کمک کند ترسده است؛ و من نمی‌توانم به اندازه آن کسی بر او خوش‌گمان باشم که خطر می‌کند، در حالی که تصدیق می‌کند که شکست ناممکن نیست.

آیا رد دین به معنی رد ازدواج، پاکدامنی، و دیگر وجوه فضیلت مسیحی نیست؟

در این مورد دگربار بایستی پرسش را با یک پرسش دیگر پاسخ دهم: آیا آن کس که این پرسش را پرسیده است باور دارد که ازدواج و پاکدامنی به خوشبختی دنیوی بر روی زمین کمک می‌کند، یا گمان می‌کند که، هرچند که این امور بر روی زمین موجب بدبختی می‌شوند، بایستی از آنها به مثابه وسیله‌ای برای رسیدن به بهشت جانبداری کرد؟ آن کس که دیدگاه دوم را اختیار می‌کند، بدون تردید از لادری‌گرایی انتظار دارد که به نوعی محو و منسوخ شدن آنچه او فضیلت می‌نامد، بینجامد؛ اما او بایستی تصدیق کند که آنچه فضیلت می‌نامد آن چیزی نیست که به خوشبختی نوع بشر بر روی زمین کمک کند. از سوی دیگر، اگر او نخستین دیدگاه را اختیار کند، یعنی اینکه براهین دنیوی به سود ازدواج و پاکدامنی وجود دارد، نیز بایستی بر آن باشد که این براهین هرچه باشند حتماً توجه لادری را جلب می‌کند. لادریان، به خودی خود، هیچ دیدگاه‌های متمایزی در باب اخلاق جنسی ندارند. بعضی از آنان تا اندازه‌ای مقبول می‌اندیشند، و بعضی یک چیز متفاوت. اما بیشتر آنان تصدیق می‌کنند که براهین درست و معتبری به زیان‌ارضای لگام‌گسیخته امیال جنسی وجود دارد. با وجود این، لادریان این براهین را از منابع دنیوی استنتاج می‌کنند و نه از احکام مفروض الهی.

آیا اعتقاد تنها و تنها به خرد نوعی مسلک خطرناک نیست؟ آیا خرد بدون قوانین اخلاقی و الهی نابسند و ناقص نیست؟

هیچ آدم خردمندی، اگرچه لادری، «تنها و تنها به خرد» اعتقاد ندارد. خرد به امور واقع مربوط است که بعضی از آن مشاهده کردنی است، و بعضی استنتاج کردنی. این امر که آیا نوعی زندگی پس از مرگ وجود دارد یا نه، و این امر که آیا خدایی وجود دارد یا نه، به امور واقع مربوط است؛ و لادری بر آن است که بایستی این امور را به همان شیوه‌ای تحقیق و بررسی کرد که این امر را که «آیا فردا ماه‌گرفتگی واقع می‌شود؟» اما امور واقع به تنهایی برای تعیین عمل بسنده نیستند؛ زیرا این امور به ما نمی‌گویند چه غایاتی را بایستی پی بگیریم. در حوزه غایات به چیزی جز خرد نیاز داریم. لادری غایاتش را در عمق وجود خودش می‌یابد و نه در نوعی حکم بیرونی. بگذارید مثالی را در نظر بگیریم: به فرض که شما می‌خواهید که با قطار از نیویورک به شیکاگو سفر کنید، خرد را به کار می‌برید تا دریابید چه هنگام

قطارها حرکت می‌کنند؛ و کسی که گمان می‌کند که نوعی قوه بصیرت یا شهود وجود دارد که او را توانا می‌کند که از جدول زمانی چشم‌پوشی کند، سخت نادان محسوب می‌شود. اما هیچ جدول زمانی‌ای به او نمی‌گوید که سفر به شیکاگو خردمندانه است یا نه. بدون تردید، در تصمیم‌گیری در این باب که آیا این امر خردمندانه است یا نه، او بایستی امور واقع دیگری را محسوب کند؛ اما پس تمام امور واقع غایاتی وجود دارد که به گمان او درخور پیگیری است؛ و این غایات، برای لادری و دیگر مردمان، از آن حوزه‌ای است که حوزه خرد نیست، اگرچه نباید به هیچ روی برخلاف خرد باشد. منظورم آن است که این حوزه حوزه عاطفه و احساس و میل است.

آیا تمام ادیان را به مثابه گونه‌های خرافه یا عقیده جزمی می‌نگرید؟ از برای کدامیک از ادیان موجود بیشتر احترام قائل می‌شوید، و چرا؟

تمام بزرگ ادیان سازمان‌یافته که بر بسی مردمان نفوذ داشته‌اند، متضمن مقدار اندک یا بسیاری عقیده جزمی بوده‌اند؛ اما «دین» واژه‌ای است که معنی آن چندان معین نیست. برای مثال، آیین کُنُفوسیوس را می‌توان نوعی دین نامید، هرچند آن متضمن هیچ عقیده جزمی نیست. و عنصر عقیده جزمی را در بعضی گونه‌های مسیحیت بدون تعصب به حداقل کاهش داده‌اند. و در مورد ادیان بزرگ تاریخ؛ من دین بودا را بیشتر می‌پسندم، به ویژه در آغازین گونه‌هایش، چونکه کمترین عنصر شکنجه و آزار را در خود داشته است.

کمونیسم نیز چون لادری‌گرایی با دین مقابله می‌کند. آیا لادریان کمونیست هستند؟

کمونیسم نه با دین که صرفاً با دین مسیح مقابله می‌کند، درست چنانکه با اسلام مقابله می‌کند. کمونیسم، دست‌کم در گونه‌ای که حکومت شوروی و حزب کمونیست از آن جانبداری می‌کنند، نوعی نظام جزمی جدید است، از نوعی سخت کین‌توزانه و آزارنده. از این رو، هر لادری صادق و بی‌ریا بایستی با آن مخالف باشد.

آیا لادریان گمان می‌کنند که ناممکن است که علم و دین را با یکدیگر سازگار کرد؟

پاسخ این امر بدان وابسته است که «دین» چه معنایی دارد. اگر دین صرفاً به معنی نوعی نظام اخلاقی باشد، می‌توان آن را با علم سازگار کرد. اما اگر دین به معنی نوعی نظام جزمی باشد، که بدون هیچ‌گونه تردیدی درست و صادق محسوب می‌شود، ناسازگار است با طریقت علمی که حاضر نیست بدون شواهد امور واقع را بپذیرد، و نیز بر آن است که یقین تام و تمام کمابیش هیچگاه دست‌یافتنی نیست.

چگونه شواهدی ممکن بود شما را مُجاب کند که خدا وجود دارد؟

گمان می‌کنم که اگر آوایی از آسمان می‌شنودم که تمام آنچه را بناست که مرا در مدت ۲۴ ساعت آینده روی دهد، پیشگویی می‌کند، با رویدادهایی که سخت بعید و نامحتمل می‌نمود، و سپس اگر تمام این رویدادها آغاز به وقوع می‌کرد، شاید ممکن بود مرا دست‌کم به وجود نوعی ذات هوشمند (intelligence) فرابشری مُجاب کرد. می‌توانم دیگر شواهدی از همین دست را تصور کنم که ممکن بود مرا مُجاب کند، اما تا آنجا که من می‌دانم هیچ چنین شواهدی وجود ندارد.